

## عباس عبدي

اکنون (جمعه) که این یادداشت را می‌نویسم، رای‌گیری تازه آغاز شده است. تمامی نظرسنجی‌ها حکایت از پیشتازی دکتر پزشکیان با حداقل ۸درصد اختلاف دارد. نظرسنجی‌ها در دور اول نیز ترتیب نامزدها را با دقت پیش‌بینی و همه آنها پزشکیان را اول معرفی کرده بودند که چنین هم شد، بنابراین به لحاظ منطقی باید منتظر اعلام نتیجه رسمی بود. در نتیجه اکنون می‌خواهم به مطلب و موضوع مهم دیگری بپردازم. در سال‌های اخیر به ویژه پس از اعتراضات سال ۱۳۹۶ بارها و بارها اعلام می‌شد که وضعیت جامعه خوب نیست. خوب نبودن وضع هر جامعه‌ای امری غیرطبیعی و خطرناک نیست، بی‌توجهی به آن و عدم پذیرش واقعیت خطرناک است. مثل بیمار شدن که اتفاقی معمولی برای همه ما است ولی چون به پزشک مراجعه می‌کنیم، درمان می‌شویم. پس اگر در مقام درمان برنیاییم، باید رو به قبله دراز شویم. اعتراضات ۱۳۹۶ در نوع خود اولین علامت بیماری بود. به هر شکلی خاتمه یافت، متأسفانه فوری فراموش شد. همان زمان نیز بحث حق اعتراض مطرح شد و به سرعت فراموش گردید. تا رسیدیم به ماجرای بنزین و اعتراضات آبان ۹۸ که ابعاد بزرگی داشت. هنوز در شوک آن بودیم که ماجرای هواپیمای اوکراینی و سپس ترور سردار سلیمانی و درگیری محدود با امریکا و تشییع جنازه گسترده سردار پیش‌آمد و گویی آب سردی بود که بر همه آتش‌های مانده در زیر خاکستر گذشته ریخته شد و نوعی خوش‌خیالی را ایجاد کرد. کاهش شدید مشارکت در انتخابات مجلس در سال ۱۳۹۸ نشان داد که این آتش همچنان روشن است، ولی چون با کرونا تقارن شد فوری آن را به کرونا ربط دادند و نوعی خوش‌خیالی تخیلی را دامن زدند. در دو سالی که درگیر کرونا بودیم، همان زمان هم نوشتم که کرونا اعتراضات را عقب انداخت، پس طبعاً اتفاق جدیدی رخ نمی‌داد. انتخابات ۱۴۰۰ که شد، مشارکت آن بسیار پایین بود، ولی از فرط خوشحالی یکدست‌سازی متوجه عمق ماجرا نشدند یا نخواستند بشوند. گمان کردند حالا که یکدست شدیم، کشور را درست می‌کنیم و مردم راضی خواهند شد. کاری نبود که علیه روحانی نکردند، متوجه نبودند که او بیش از آنکه حسن روحانی باشد..

رییس‌جمهور این نظام بود و چهل سال در بالاترین سطوح آن نقش

مدیریتی داشته است و اقدامات ایضایی علیه او در درجه اول علیه خودشان و نظام است. مصداق این گزاره مشهور سعدی شدند که «یکی بر سر شاخ بُن می‌برید» حماقت بی‌حد و کرانه‌ای را به نمایش گذاشتند تا خودشان در مصدر کار قرار گیرند. غافل از اینکه یک سال بعد در ۱۴۰۱ هر چه رشته بودند، پنبه شد و بزرگ‌ترین بحران سیاسی پس از انقلاب، حتی بزرگ‌تر از اقدامات مجاهدین خلق در کشور رخ داد. به علل روشنی پس از سه ماه آن بحران در ظاهر فروکش کرد ولی در بطن جامعه رسوب نمود. طرفداران وضع موجود برای ارضای خود اقدامات نمایشی را افزایش دادند، راهپیمایی‌های به ظاهر دینی و این نمایش‌های مذهبی را مرهمی بر زخم التیام نیافته خود می‌دانستند. انتخابات اسفند ۱۴۰۲ آخرین ضربه بود. ساختار برآمده از انقلابی که براساس حمایت قاطع مردم شکل گرفته بود، کارش به جایی رسیده که در پایتخت کشور، مشارکت انتخاباتی حول و حوش ۱۰ درصد و کمتر باشد!! دوباره و پس از سقوط بالگرد، به تشییع جنازه‌هایی دل خوش کردند که فاقد معنای سیاسی بود. همان زمان از مردم پرسیدند که در آیا در انتخابات شرکت می‌کنید که ارقام مشارکت بالای ۵۵ درصد بود. گرچه تذکر داده شد که به این پاسخ‌ها دل خوش نباشید، چون به سرعت وضعیت جامعه عادی خواهد شد. رسیدیم به انتخابات ۸ تیر، این بار ماجرا تفاوت کرد، رقابتی حداقلی را شکل دادند، اغلب نیروهای سیاسی پا به میدان گذاشتند. نتیجه چه شد؟ مشارکت ۴۰ درصدی آن هم با پیروزی نامزد منتقد وضع موجود. دیگر راهی برای توجیه نمانده است. برای اولین بار در بالاترین سطوح سیاسی به این مساله اشاره شد و آن را نیازمند بررسی و مطالعه دانستند که به نظر من فوریت هم دارد.

اکنون مشارکت ۴۰ درصدی در جامعه ایران را می‌توان تعبیری از تب ۴۰ درجه دانست. تا حالا هم با پاشویه و قدری دستکاری در دماسنج و نیز با خوش‌خیالی گفته می‌شد که ان‌شاءالله گربه است و تبی وجود ندارد. دیگر راهی برای لاپوشانی و نادیده گرفتن این واقعیت روشن وجود ندارد. رتبه اول انتخابات به مجموعه‌ای تعلق گرفت که در انتخابات مشارکت نکردند. کلیت پیام آنان روشن بود. انتخابات را در قالب گذشته راهگشا نمی‌دانند. این پیام خطرناکی برای آینده جامعه ایران و حکومت است. به علاوه اکثریت آنان هم که آمدند معترض هستند و اگر صدای اعتراض آنان شنیده یا از طریق انتخابات عملی نشود، این راه تا اطلاع ثانوی بسته خواهد شد. در واقع نیمی از این ۴۰ درصد نیز منتقد جدی وضع موجود هستند. با ۲۰ درصد باقی‌مانده کاری نمی‌توان کرد. آنان هم به سرعت منتقد شدند، به ویژه اینکه همین ۲۰ درصد منتقد نیز در گذشته از وضع موجود طرفداری می‌کردند.

